



به بارگاه شیخ اجل سعدی و لسان الغیب

خطاب به بهار

دیر آمدی به کسلبه‌ام ای بی‌وفا بهار!

با یار آشنا نکند کس جفا، بهار!

در نورهان مقدم نوروز داشتی

پُر دامن از شکوفه و گل بارها، بهار!

با بادِ بامدادِ تو می‌بود بوی مهر

عشق‌آفرین و مژده و روجان‌فزا بهار!

نظاره شب تو به سیمای آسمان

می‌داشت جلوه‌گر ملکوتِ خدا بهار!

آواز قطره قطره باران دلکشت

می‌داشت جلوه‌گر ملکوتِ خدا بهار!

از ماورای پرده ادراکِ ما مدام

می‌خواست با فروغ ستاره صدا بهار!

می‌آمدی و در قدمت می‌نمود فرش

شعر مرا سخنورِ درد آشنا بهار!

در مقدم تو بنوسه اخلاص می‌نمود

چشمم جدا نثار و دل من جدا بهار!

بلبل به باغ وصف جمال تو می‌سرود

با شعر نغز خواجه معجز ادا بهار!

می‌شد به بوی گلشن شیراز شام‌ها

بال پری خیال مرا ره‌نما بهار!

اکنون شنیده‌ام که در آن گلزمین ذوق

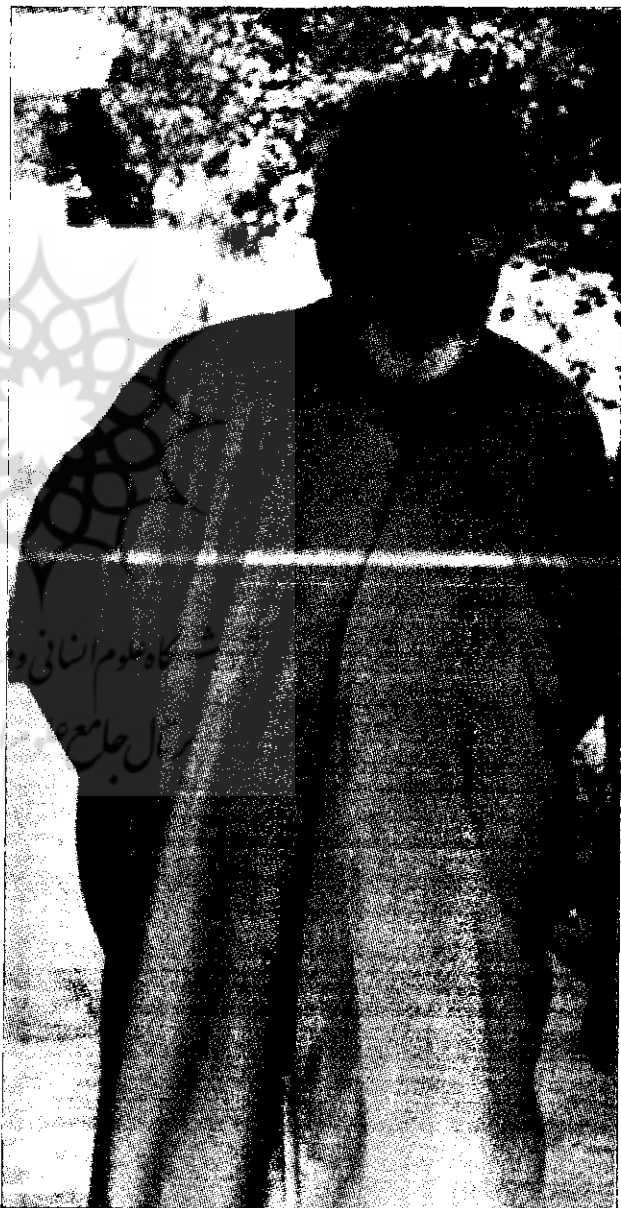
باریده بمب، آتش و مرگ از فضا بهار!

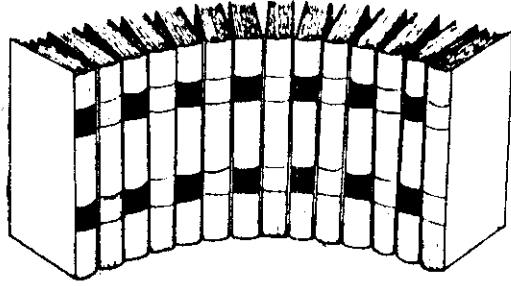
بر خوابگاه حسامی نوع بشر دریغ

دشمن شعار جنگ نموده به پا بهار!

شیخی که خون گریست به بغداد و ماتمش

بغدادیان دهند به خونش جزا بهار!



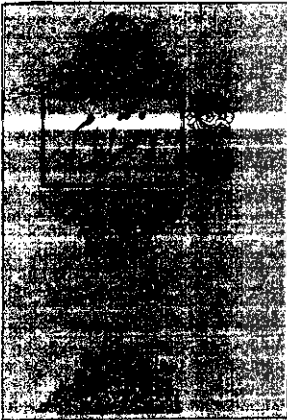


معرفی کتاب

دفتر ایام

مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها
از:

دکتر عبدالحسین زرین کوب
از انتشارات علمی



استاد دانشمند، دکتر عبدالحسین زرین کوب بار دیگر چشم ادب دوستان را با انتشار «دفتر ایام» روشنی بخشیدند. دفتر ایام مجموعه بیست مقاله است که خود استاد در مقدمه آنها چنین می‌گویند: در دفتر ایام هیچ صفحه‌ای نیست که نشانی از زندگی هر روزینه انسانی در آن نباشد و کیست که در این صحیفه اعمال بنگرد و گهگاه از آنچه با کرده و ناکرده خویش در این دفتر رقم زده است احساس خرسندی یا ملامت وجدان نیابد؟ مجموعه حاضر باز مانده‌ای از لحظه‌های برق سیر و تسند

«آید هنوز نعره سعدی ز بوستان»

در دعوت بشر سوی صلح و صفا بهار!
شیراز شهر عشق و گلستان آشتیست
خواهند شهر عشق چو ماتمرا بهار!
ایوان خواجه مطلع خورشید سرمدیست
انوار آن نگر به صبح و مسا بهار!
خاک درش به دیده تعظیم می‌برند
دردی کشان مصطبه چون کیمیا بهار!
این طرفه خلوتی است که رندان می‌فروش
کردند راز عشق دران برملا بهار!
از بحر فتنه موج مفاسد کشیده سر
تا خود برد سفینه ما را کجا بهار!
گاهی ز شرق سر به در آرد گهی ز غرب
این دشمن فریبگر بسی خدا بهار!
ما سالها غنوده به بالین غفلتیم
اسیدوار سایه بال هما بهار!
شد هشت سال هدیه تواشک و خون بود
اینگونه به بود که نسیم ترا بهار!
یا بی وطن مگو سخن از نرگس و سمن
از خار گو که هست به دل آشتا بهار!
ما اهل غربتیم گلو گیر گریه کن
کم کن به هرزه خنده دندان تما بهار!
آواره راست باغ و بیابان یکی به چشم
یک سان به نزد اوست ربیع و شتا بهار!
در روزگار ما شده در بسند مرغ داد
کو آنکه سازد از قفس او را رها بهار!
مشکل فتاده بر سر مشکل به کار ما
ما ییم و آستانه مشکل گشا^(۱) بهار!

روز اول سال ۱۳۶۶ هجری شمسی
العبد خلیل الله خلیلی
اسلام آباد پاکستان

(۱) اشاره است به گنبد سبز و آستان معلا امیرالمؤمنین کرم الله وجهه الکریم در مزار شریف (بلخ)